

دوست تازه

■ عطیه سادات صالحیان

باز هم مدرسه‌ام دیر شده بود. طبق معمول وقتی رسیدم، هیچ‌کس در حیاط نبود. بدویدو خودم را به کلاس رساندم. خوشبختانه هنوز معلم نیامده بود. از همان جلوی در کلاس، چشمم به دانش‌آموز تازه‌واردی افتاد که بر روی نیمکتی که من می‌نشستم نشسته بود. خوشحال شدم از اینکه بعد از یک ماه، بالاخره من هم صاحب بغل‌دستی می‌شوم. لبخندی زدم و به سمتش رفتم. سرش پایین بود و انگشت‌های دستش را فشار می‌داد. در حالی که کیفم را از روی دوشم برمی‌داشتم، سلام کردم. اما او حتی یک نیم‌نگاه هم به من نینداخت. لبخند روی صورتم محو شد. همان لحظه فکر کردم آدم چقدر می‌تواند مغرور باشد و جواب سلام را ندهد. در حالی که کتابم را بر روی میز می‌گذاشتم، لحظه‌ای حس کردم بغل‌دستی‌ام مضطرب است. با خودم گفتم: شاید دنبال خودکاری که زیر پایم افتاده می‌گردد. آن را از روی زمین برداشتم و جلوی صورتش گرفتم. او به سمتم برگشت. دانه‌های ریزودرشت عرق بر روی پیشانی‌اش نشسته بود. با تعجب به خودکار و دهان من خیره شد، اما نه تنها خودکار را نگرفت، بلکه خودش را جمع کرد و با فاصله بیشتری از من نشست. عصبانی شدم، خودکار را محکم بر روی میز کوباندم. نمی‌توانستم دیگر آن دختر مغرور را تحمل کنم. با خودم گفتم: حتماً آخر

زنگ، جایم را با یکی از بچه‌ها عوض می‌کنم. خانم

دستجردی، با نیم‌ساعت تأخیر به کلاس آمد. بر

روی صندلی که نشستم، یادش افتاد دفتر کلاس

را نیاورده است. اشاره‌ای به من کرد که بروم

دفتر کلاس را بیاورم. وارد اتاق مدیر که

شدم تا دفتر کلاس را بگیرم، مادر یکی

از بچه‌ها هم داخل شد و جعبه کوچک

صورتی‌رنگی را به طرف خانم مدیر گرفت.

– امروز روز اولیه که دخترم به این

مدرسه میاد. اونقدر باعجله اومد، یادش

رفت سمعکش رو بزنه.

به کلاس برگشتم و دفتر را به خانم

دستجردی تحویل دادم. وقتی بر روی

نیمکت نشستم، دیگر دوست نداشتم

جایم را عوض کنم. دست سرد

بغل‌دستی‌ام را از روی پایش برداشتم

و با لبخندی که بر لب داشتم،

به آرامی جعبه صورتی را در

دستش گذاشتم. نگاهش که

به جعبه افتاد، اضطراب چند

دقیقه پیش، جایش را به

لبخند روی صورتش داد.

امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند:

«هر که بدگمانی بر او چیره

شود، بین او و دوستانش

دوستی باقی نمی‌ماند.»

غرر الحکم، ح ۸۹۵۰.



یک قدم تا شجاعت فاصله داری

■ مریم حدادی

مثل مسیری که فکر می‌کنی آن را بلدی و همه پستی و بلندی‌هایش را می‌شناسی و بدون چک کردن راهی‌اش می‌شوی، اما وقتی می‌رسی می‌بینی که به آن راحتی‌ها هم نبوده. یا مثل فصلی از کتاب درسی، که هنگام مرورهای آخر از روی آن رد می‌شوی و مطمئن می‌شوی که به خوبی مسائلش را حل می‌کنی، اما سر جلسه امتحان، وسط حل کردن دچار شک می‌شوی. یا مثل لباسی که پشت و پیرین، زیبا و مسحورکننده به چشم می‌رسد، اما هنگام پرو شبیه همان لباس‌های داخل کمد است با کمی سنگ‌دوزی بیشتر!

همه چیز می‌تواند جلوه‌های دور و نزدیک زیادی داشته باشد، حتی کلمه‌ها. کلمه‌ها هم می‌توانند لباس عادت بپوشند و برایمان همیشه معنایی تکراری را زمزمه کنند. شبیه زمانی که شجاعت به گوشمان می‌رسد، اولین صحنه در ذهنمان، کسی را می‌بینیم که در حال انجام دادن کارهای خارق‌العاده است. این تصویر درست است؛ اما اگر کمی به شجاعت نزدیک‌تر شویم، معنی تازه‌تری برای آن کشف می‌کنیم.

مثل همین سخن امام علی (علیه السلام): «شجاعت در شکیبایی است.» یعنی همیشه لازم نیست وسط صحنه‌های هراسناک، مانند فیلم‌های هالیوودی باشی تا خودت را شجاع بدانی. خیلی وقت‌ها همین که درباره یک‌سری پیشنهادها فکر کنی یا بعضی خواسته‌های دلت را که شبیه حرف‌های آسمانی نیست کنار



■ تصویر سازی: موری موفر

شنبه‌های آرزو

■ مریم فردی

امروز هم نشد. ولش کن. بگذار برای فردا. کی به کی است؟ اصلاً بماند برای شنبه. تازه این شنبه هم نه، شنبه بعدش.

خواست هست؟ روزی چند تصمیم می‌گیری؟ هفته‌ای چند بار اراده می‌کنی؟ سالی چند بار قول می‌دهی؟ خواست به این عهدهای ریز و درشت هست؟

شاید این‌ها حرف‌های ساده‌ای باشند که به ذهن و زبان می‌آیند. شاید چند روز اجرا شوند، شاید هم نشوند. کسی هم تو را بازخواست نمی‌کند. اگر به برنامه‌ای که روی کاغذ نوشته‌ای عمل نکنی، اگر قولی را که به دوست داده‌ای فراموش کنی یا اگر کتابی را که شروع کرده‌ای تمام نکنی، اتفاقی نمی‌افتد.

اما رابطه تو با خدا چه می‌شود؟ رابطه تو با خودت چه؟ با سرزنش‌های وجدانت چه کار می‌کنی؟

می‌دانی این عهدهای کوچک و بزرگ چقدر مهم هستند؟ قرآن بارها به‌طور مستقیم درباره وفای به عهد صحبت کرده است. می‌گوید: «به عهدهایتان وفا کنید که از آنها سؤال خواهد شد.» یا در آیه‌ای دیگر می‌گوید: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند.» چقدر برای انسان سخت است که خدا حتی به او نگاه نکند؛ آن هم فقط برای اینکه انسان قول و قرارهایش را به راحتی فراموش می‌کند!

تعهد، مهمترین رمز میان انسان و حیوان است. اصلاً اولین مکالمه بین انسان و خداوند درباره یک عهد بود؛ عهدی برای نپرستیدن شیطان. طبق یک آیه از قرآن کریم (آیه ۲۰ سوره رعد)، خردمندان کسانی هستند که به عهدهایش وفا کنند؛ عهدهایی که با خودشان، با جامعه و با خدا دارند.

مواظب قول و قرارهایت باش. همین تصمیم‌های کوچک، پایه‌های اصلی شخصیت تو هستند. به هر قیمتی به آنها عمل کن و بدان که مؤمنان چنین هستند.

